"فانون"ی که ما می‌شناسیم

سارا شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۲

تعداد صفحه : ۴

آخرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : ـــــ

"فانون"ی که ما می‌شناسیم

فانونی که ما (ایرانیانِ شناخته شده به نسلِ انقلاب) می‌شناسیم، قبل از هر چیز، فانونِ آخرین دورهٔ زندگیِ اوست. فانونِ "مغضوبینِ روی زمین"، فانونِ الجزایری، مبارز، جهان سومی. یکی از اصلی‌ترین تئوریسین‌های مبارزه با استعمار و آزادی بخشیِ جهانِ سوم. پزشکِ آنتیلی و روانپزشکِ نامداری که از کارش استعفا می‌دهد، بیمارستان و آیندهٔ شغلی‌اش را ترک می‌کند و به مبارزهٔ آزادی بخشِ الجزایر می‌پیوندد. مجاهدِ سازمانِ آزادی بخش می‌شود، سر دبیرِ اَلْمُجاهد می‌شود، نمایندهٔ دولتِ موقتِ جمهوریِ الجزایر، و این همه بی آنکه در پیروزیِ رویائی که زندگی‌اش را بر سرِ تحقق‌اش داد، حضور داشته باشد.(او چند ماه قبل از استقلالِ الجزایر درگذشت). فانونی که برای ما شناخته شده است، فانونی است که آزادی بخشی را با مرگِ سیستمِ استعماری و گشایشِ راهِ جدیدی اعلام می‌کند.

امروزی بودنِ تفکرِ فانون نیز در همین جاست. در نفیِ این بدیلِ واحد، در نفیِ دو راهی‌هایی که هر بار پیشِ پای مستعمرهٔ دیروز و جهانی زدهٔ امروز، قرار می‌دهند. دو راهیِ دیروز میانِ سیستمِ سرمایه داری یا سیستمِ سوسیالیسم بود و فانون از انتخابِ میانِ این دو، سَر باز زد و به ابداعِ راهِ دیگری خواند و امروز همان بدیلِ واحد در شکلِ دیگری صورت بندی شده است : انتخابِ میانِ اونیورسالیسمی که توسطِ صاحبانِ قدرت تصاحب شده و یا هویت گرایی‌ای که ما را در خود می‌بندد و فلج می‌کند. هویت گرایی‌ای که به گفتهٔ فانون، نه تنها در برابرِ تاریخ، که حتی در برابرِ منافعِ مردمِ خودمان نیز قرارمان خواهد داد. این چهرهٔ سیاسیِ "فانون"ی است که ما می‌شناسیم.

اما فانونی که شریعتی به ما معرفی کرده است، چهرهٔ جذاب‌تر و برانگیزاننده‌ترِ دیگری هم برای نسلِ انقلابی داشت. چهرهٔ "انسانِ جدید". انسانی که می‌گفت : "من خود بنیانِ خودم هستم. حجمِ تاریخ هیچ یک از کنش‌هایم را تعیین نمی‌کند و بدین ترتیب در دایرهٔ آزادیِ خویش، وارد می‌شوم".

"آغازِ دوبارهٔ تاریخِ انسان"، این رویای فانون بود. "وقتِ مان را در تقلیدهای مُهَوَّع تلف نکنیم، برای اروپا، برای خودمان، برای بشریت، رُفقا، باید پوستِ

جدیدی آفرید، اندیشهٔ جدیدی بنا کرد، انسانِ جدیدی را ساخت". چرا که هدف، از نظرِ وی، نه "رسیدن به کسی"، بلکه برداشتنِ گامی به پیش است. برای اینکه "بشریت، به سطحِ دیگری از آنچه اروپا تاکنون نمایانده است، برسد".

با مطالعهٔ نتایجِ انسانیِ خشونتِ استعماری، فانون، تئوریِ "الیناسیونِ روان پریشانه" را **alienation psychotic**، همچون مهم‌ترین نتیجهٔ روندِ "سفید سازیِ" انسانِ سیاه، و "شبیه سازیِ" انتلکتویلِ جهانِ سوم، ارائه می‌کند. از سوی دیگر، از خود بیگانگی زدایی، از نظرِ فانون، جز با نفیِ این روند و خودآگاهیِ مستقیم نسبت به واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی ممکن نیست. و این چنین، انسانِ جدید، بر اساسِ تفاوت‌های خود، به جهان شمولیت دست می‌یابد، نه با وام گیریِ خالص و سادهٔ کلامِ دیگران، بلکه با ابداعِ پیامِ خوبش مبتنی بر تاریخ، فرهنگ و زبانِ خویش. بدین ترتیب است که انسانِ خودآگاه، با به رسمیت شناختنِ ریشه‌هایش، از آن فاصله می‌گیرد، بی آنکه هیچگاه از خود سلبِ شان کند. مدرنیتهٔ انسانِ جدید، در نتیجه، نه در برابر و علیهِ سنت‌اش، که مبتنی بر آن شکل می‌گیرد. این برنامهٔ رهایی بخش اما، در نزدِ فانون به هیچ عنوان ساختاری دگماتیک نمی‌یابد، چرا که انسانِ جدید، قبل از هر چیز، پرسش گر است، تا "آخرین نیایشِ" خود : "آه! تنِ من! کاری کن که تا آخرین لحظه، انسانی پرسش گر باقی بمانم!".

شریعتی، روشنفکرِ جوانِ ایرانی که در سال‌های شصت، در پاریس می‌زیست، با اندیشه‌های فانون آشنا می‌شود. وی به شدت از این پیامِ آزادی بخش و هم از شخصیتِ فانون متاثر می‌شود و اندیشه‌های او را به ایران معرفی می‌کند. ترجمهٔ بخشی از آثارِ وی و همچنین مقدمهٔ سارتر بر کتابِ فانون، از این جهت است. او همچون فانون معتقد است که در جوامعِ جهانِ سوم، این نه اَشکالِ تولیدِ بومی، بلکه استعمار و سرمایه داریِ وارداتی است که زیر بنای اقتصادی را می‌سازند. او همچون فانون به نقشِ محوریِ روشنفکر در جوامعِ جهانِ سوم تاکید دارد. او همچون فانون به افشای روندِ شبیه سازیِ روشنفکر و از خود بیگانگی، به عنوانِ مهم‌ترین نتیجهٔ خشونتِ استعماری، می‌پردازد.

با این حال، دینامیزمِ روابطِ شریعتی و فانون، مبتنی بر یک تفاوت است : "تخمینِ جایگاه و نقشِ اجتماعیِ مذهب". آگاه به اینکه در جوامعِ تیپِ شرقی، مذهب در عینِ حال، شکلِ انحصاریِ جهان بینی، اصلِ سازماندهٔ زندگیِ اجتماعی و هم مبنای مشروعیتِ قدرت است و هرگونه مبارزهٔ طبقاتی و یا

مبارزهٔ سیاسی با زبانِ مذهبی است که بیان می‌شود و در شکلِ جنگِ مذهبی است که نمود می‌یابد.

شریعتی به روشنفکرانِ مذهبی و غیرِمذهبی، پیشنهاد می‌کند که امرِ دینی و مشخصاً اسلام را مقدمتاً همچون یک پدیدهٔ اجتماعی موردِ تحلیل قرار دهند.

شریعتی همچون وِبِر و تحتِ تاثیرِ جامعه شناسیِ دینیِ وی، به اهمیتِ ساختِ درونیِ حوزهٔ دینی واقف است و برای نقشِ این حوزه، هم از نظرِ تئوریک (بازنمودِ جهان و همچنین منطقِ ایدئولوژیکِ آن) و هم از منظرِ تکاملِ تاریخی و واقعیت‌های اجتماعی‌ای که مذهب بدان ارجاع می‌دهد، اهمیتِ فراوانی قائل می‌شود، بی آنکه بخواهد یک بینشِ انحصارگرایانه از دین ارائه دهد. شریعتی در مذهب "افیونی" را می‌بیند که، به نسبتِ دوره‌های مختلفِ تاریخی (تصلب یافتگی و نهادسازیِ ثبوتی و یا نوآوریِ دینامیک)، هم مخدر است و هم درمان کننده. علتِ مستقلی که می‌تواند هم نقشِ استحماری ایفا کند و هم نقشِ آگاهی‌بخش . از نظرِ او، در جوامعِ مذهبی و مشخصاً مسلمان، هیچ تحولِ اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند نهادینه شود جز با ساختارشکنیِ مقدماتی و بازسازیِ خودِ مذهب. در نتیجه، آزادیِ دین از زندانِ ارتجاع و تاریک اندیشی، رسالتی است که شریعتی پیشِ پای روشنفکرانِ جهانِ سوم قرار می‌دهد. رسالتی که از نظرِ وی، به آزادیِ فکری همچون تضمینِ همهٔ اَشکالِ رهایی‌بخشی ـ سیاسی، اقتصادی و ملی،... ـ می‌انجامد. و این، محورِ مکاتباتِ شریعتی و فانون است. در حالی که فانون، بر مبارزهٔ آزادی‌بخشِ ضدِاستعماری تاکید دارد، شریعتی ضمنِ تائیدِ این مبارزه، اصلاحِ مذهبی را همچون در تاریخِ اروپا، مبنای پروژهٔ اجتماعی و سیاسیِ خویش قرار می‌دهد.

شریعتی و فانون اما، همدیگر را باز می‌یابند و همراه می‌شوند. در ارادهٔ مشترکِ شان برای گشایشِ راهِ جدید، ابداعِ الگویی تازه، هر کدام با داده‌های فرهنگیِ خود، برای دست یابی به جهان شمولیتی که، فراسوی هرگونه تشخصِ ملی، پیوندِشان می‌دهد.... تا "انسانِ جدید" از خلالِ این تجربه سر برآرد.